

پدران استعمار

استعمار غرب به عنوان یک فرآیند سیستماتیک بهره‌کشی و سلطه بر جوامع غیراروپایی، از اوایل قرن پانزدهم میلادی (اوایل قرن هشتم شمسی) آغاز شد و عمدتاً توسط پرتغال و اسپانیا رهبری گردید، دو کشوری که در پی منافع اقتصادی و مذهبی، جهان را به عرصه‌ای برای غارت تبدیل کردند. زمینه اصلی این پدیده، سقوط قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ میلادی (۸۳۲ شمسی) توسط امپراتوری عثمانی بود که مسیرهای تجاری سنتی اروپا به آسیا را مسدود کرد و اروپاییان را وادار به جست‌وجوی راه‌های دریایی جدید برای دسترسی به ادویه، طلا و منابع دیگر نمود، اما این جست‌وجو نه بر پایه کاوش علمی، بلکه بر پایه طمع و خشونت بنا شد که منجر به نابودی فرهنگ‌ها و جوامع بومی گردید. پرتغال، تحت رهبری پرنس هنری دریانورد که تا سال ۱۴۶۰ میلادی (۸۲۹ شمسی) فعالیت داشت، نخستین گام‌ها را برداشت و با فتح سنوتا در شمال آفریقا در سال

و این اقدام نشان‌دهنده طبیعت وحشیانه استعمار بود که فرهنگ‌های بومی را نابود و جمعیت‌ها را از طریق گرسنگی و بیماری کاهش داد، در حالی که شرکت هند غربی هلند (WIC) در سالان ۱۶۲۱ میلادی (۱۰۰۰ شمسی) تجارت برده را در آفریقا و کارائیب تقویت کرد و میلیون‌ها آفریقایی را به بردگی کشاند تا اقتصاد هلند را رونق بخشد، اما این رونق تنها به قیمت ویرانی جوامع آفریقایی و آمریکایی تمام شد و میراثی از نژادپرستی و نابرابری برجای گذاشت که استعمار هلند را به عنوان نمادی از بهره‌کشی سرمایه‌داری اولیه تبدیل کرد. انگلیس، که بعدها به بریتانیای کبیر

تبدیل شد، در اواخر قرن شانزدهم میلادی (اواخر قرن دهم شمسی) به استعمارگران اضافه شد و با اکتشافاتی مانند سفر جان کابوت در سال ۱۴۹۷ میلادی (۸۷۶ شمسی) آغاز کرد، اما گسترش واقعی با تأسیس شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۶۰۰ میلادی (۹۷۹ شمسی) و بنیان‌گذاری جمزتاون در آمریکای شمالی



۱۴۱۵ میلادی (۷۹۴ شمسی)، استعمار را به عنوان ابزاری برای گسترش مسیحیت و غارت منابع توجیه کرد، در حالی که این اقدامات اساساً به بردگی آفریقاییان و سرکوب جوامع محلی منجر شد و نشان‌دهنده طبیعت غیرانسانی استعمار بود. روند استعمار اولیه با تمرکز بر پرتغال بر اکتشافات دریایی ادامه یافت و به سرعت به یک ماشین بهره‌کشی تبدیل شد که منافع اقتصادی را بر زندگی انسان‌ها اولویت داد. پس از مرگ هنری دریانورد، پرتغالی‌ها مسیرهای آفریقایی را گسترش دادند و در سال ۱۴۹۸ میلادی (۸۷۷ شمسی)، واسکو دا گاما با رسیدن به هند، مسیر دریایی جدیدی گشود که نه تنها تجارت ادویه را انحصاری کرد، بلکه منجر به سلطه نظامی بر بنادر آسیای و آفریقایی گردید. و هزاران نفر را قربانی خشونت استعماری کرد. این روند، که با حمایت پاپ و توجیه مذهبی همراه بود، در واقع پوششی برای غارت سیستماتیک منابع بود و جوامع محلی را به فقر و بردگی کشاند، در حالی که پرتغال با پایگاه‌هایی مانند گوا در سال ۱۵۱۰ میلادی (۸۸۹ شمسی)، فرهنگ‌های بومی را نابود و سیستم‌های اقتصادی محلی را مختل کرد، نشان‌دهنده اینکه استعمار نه پیشرفت، بلکه عقب‌ماندگی و ویرانی به ارمانگ آورد.

اسپانیا به عنوان دومین استعمارگر اولیه، با حمایت از سفر کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ میلادی (۸۷۱ شمسی)، ورود به قاره آمریکا را آغاز کرد و این کشف را به سه فاجعه‌ای برای بومیان تبدیل نمود که میلیون‌ها نفر را از طریق بیماری، بردگی و کشتار از بین برد. پیمان توردسیلاس در سال ۱۴۹۴ میلادی (۸۷۳ شمسی) بین پرتغال و اسپانیا، جهان را به دو بخش تقسیم کرد و اجازه داد اسپانیا بر آمریکای لاتین سلطه یابد، جایی که فاتحانی مانند کورتز و پیزارو با خشونت بی‌رحمانه امپراتوری‌های ازتک و اینکا را نابود کردند و طلا و نقره را به اروپا سرازیر نمودند، اما این غنایم تنها به قیمت نابودی تمدن‌های باستانی و بهره‌کشی از نیروی کار بومی تمام شد. این رویکرد استعماری، که بر پایه ایدئولوژی برتری نژادی و مذهبی بنا شده بود، میراثی از نابرابری و استثمار برجای گذاشت که هنوز هم جوامع تحت تأثیر آن رنج می‌برند و نشان می‌دهد استعمار غرب نه تمدن‌سازی، بلکه ویرانگری سیستماتیک بود.

استعمارگران بعدی

پس از سلطه اولیه پرتغال و اسپانیا بر استعمار، هلند به عنوان یکی از نخستین کشورهایه که به این روند پیوست، در اواخر قرن شانزدهم میلادی (اواخر قرن دهم شمسی) وارد عرصه شد و با تمرکز بر تجارت دریایی و بهره‌کشی اقتصادی، امپراتوری خود را گسترش داد که اساساً بر پایه طمع شرکت‌های تجاری مانند شرکت هند شرقی هلند (VOC) در سال ۱۶۰۲ میلادی (۹۸۱ شمسی) بنا نهاده شد، شرکتی که نه تنها تجارت ادویه را انحصاری کرد بلکه با اختیارات شبه‌دولتی، خشونت سیستماتیک را برای کنترل منابع به کار گرفت و جوامع محلی را به نابودی کشاند. این گسترش با فتح جزایر باندا در سال‌های ۱۶۰۹ تا ۱۶۲۱ میلادی (۹۸۸ تا ۱۰۰۰ شمسی) همراه بود، جایی که هلندی‌ها هزاران نفر از بومیان را قتل‌عام کردند تا انحصار جواز هندی را برقرار کنند،

دریچه‌ای به جهان khareji@kayhan.ir

روند برچیده شدن استعمار کلاسیک
روند برچیده شدن استعمار کلاسیک، که بر پایه کنترل مستقیم سیاسی و اقتصادی مستعمرات توسط قدرت‌های اروپایی بنا شده بود، از اواخر قرن هجدهم میلادی (اواخر قرن دوازدهم شمسی) با جنبش‌های استقلال‌طلبانه در قاره آمریکا آغاز گردید و این فرآیند نه به عنوان یک اصلاح داپولتبیانه از سوی استعمارگران، بلکه نتیجه مبارزات خونین مردم تحت سستم بود که استعمار را به عنوان یک سیستم بهره‌کشانه و غیرانسانی افشا کرد، در حالی که قدرت‌های اروپایی اغلب با خشونت و سرکوب به این تغییرات پاسخ دادند و میراث نابرابری را حفظ نمودند. استقلال ایالات متحده در سال ۱۷۷۶ میلادی (۱۱۵۵ شمسی) از بریتانیا، که با انقلاب آمریکایی و اعلامیه استقلال همراه بود، نخستین ضربه عمده به استعمار کلاسیک وارد کرد و نشان داد چگونه استعمارگران با مالیات‌های سنگین و سرکوب سیاسی، جوامع محلی را به شورش واداشتند،

و تمدن‌های ازتک و اینکا را نابود کرد، در حالی که اسپانیاییان سودها را در جنگ‌های بیهوده هدر داد و نشان داد استعمار نه پایداری اقتصادی، بلکه یک چرخه غارت موقت بود که نابرابری جهانی را تثبیت کرد. هلندی‌ها و انگلیسی‌ها، با تأسیس شرکت‌های تجاری قدرتمند، از استعمار سودهای اقتصادی مشخصی بردند که بر پایه انحصار تجارت و بهره‌کشی از نیروی کار بردگی بنا شده بود و این سودها اقتصاد اروپا را صنعتی کرد اما مستعمرات را به مراکز فقر تبدیل نمود، تأکیدکننده بر اینکه استعمار یک ابزار سرمایه‌داری بود که ثروت را از جنوب به شمال منتقل کرد و میراث نابرابری را برای گذاشت. هلند از طریق شرکت هند شرقی (VOC) که در سال ۱۶۰۲ میلادی (۹۸۱ شمسی) تأسیس شد، سودهای کلانی از تجارت ادویه در اندونزی به دست آورد و انحصار جواز هندی و میخک را برقرار کرد که ارزش آن معادل میلیون‌ها دلار امسوزی بود، در حالی که این تجارت با قتل‌عام بومیان و کار اجباری همراه بود و منابع محلی را غارت کرد تا اقتصاد هلند را به یکی از ثروتمندترین‌ها در قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم شمسی) تبدیل کند اما جوامع آسیایی را به وابستگی و عقب‌ماندگی کشاند. انگلیس نیز از شرکت هند شرقی خود که در سال ۱۶۰۰ میلادی (۹۷۹ شمسی) بنیان نهاده شد، سودهای عظیمی از تجارت چای، پنبه و افیون در هند و چین برد و این تجارت منجر به رشد صنعتی انگلیس در قرن هجدهم میلادی (قرن دوازدهم شمسی) گردید، جایی که صادرات پنبه از هند مواد خام برای کارخانه‌های نساجی را تأمین کرد و سودهای سالانه میلیون‌ها پوند را به ارمغان آورد، اما این سودها با ایجاد قطعی در هند و اعتیاد در چین همراه بود و نشان داد استعمار انگلیس نه تجارت عادلانه، بلکه یک سیستم استخراجی بود که اقتصاد مستعمرات را نابود و ثروت را به مرکز

هند شرقی انگلیس منابع را غارت و مالیات سنگین تحمیل کرد، و در آمریکای شمالی با کشتارهای سیستماتیک مانند جنگ پیکوات در سال ۱۶۳۷ میلادی (۱۰۱۶ شمسی)، قبایل بومی را نابود و جمعیت آنها را از میلیون‌ها به هزاران کاهش داد، نشان‌دهنده اینکه استعمار انگلیس نه حدود ۳۰۰ هزار نفر به کمتر از ۵۰۰ نفر در عرض چند دهه کاهش یافت، عمدتاً از طریق بیماری‌های وارداتی مانند آبله، کار اجباری در معادن طلا و کشتارهای مستقیم که توسط فاتحانی مانند هرنان کورتز در ناپسودی امپراتوری ازتک در سال‌های ۱۵۱۹ تا ۱۵۲۱ میلادی (۹۹۸ تا ۹۰۰ شمسی) به اوج رسید و منجر به مرگ بیش از ۲۰۰ هزار نفر گردید، در حالی که سیستم انکومیندا بومیان را به بردگان تبدیل کرد و فرهنگ‌های بومی را با تحمیل مسیحیت سرکوب نمود. پرتغالی‌ها نیز در آفریقا و آسیا، با آغاز تجارت برده از سال ۱۴۴۱ میلادی (۸۲۰ شمسی)، میلیون‌ها آفریقایی را به بردگی کشاندند و در پایگاه‌هایی مانند انگولا، جوامع محلی

در حالی که ایران اقدامات نه تنها منجر به مرگ حدود ۲ میلیون نفر در مسیرهای دریایی گردید بلکه جوامع آفریقایی را با از دست دادن نیروی جوان به فقر و آشفتگی کشاند، و استعمار را به عنوان یک سیستم جانی‌تکارانه که زندگی انسان‌ها را فدای سود اقتصادی می‌کرد، تثبیت نمود. هلندی‌ها و انگلیسی‌ها، به‌ عنوان استعمارگران بعدی، با گسترش امپراتوری‌های خود در آسیا، آفریقا و آمریکا، فجایی را ر‌ق‌م زدند که بر پایه سرمایه‌داری بی‌رحمانه و نژادپرستی بنا شده بود و جوامع بومی را به نابودی کشاند، در حالی که این اقدامات را با ایدئولوژی پیوست، فعالیت‌های خود را در قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم شمسی) با اکتشافاتی مانند سفر ژاک کارتیبه در سال ۱۵۳۴ میلادی (۹۱۳ شمسی) آغاز کرد و با بنیان‌گذاری کبک در سال ۱۶۰۸ میلادی (۹۸۷ شمسی) در آمریکای شمالی، امپراتوری خود را گسترش داد که بر پایه تجارت خز و بهره‌کشی از نیروی کار بومی بنا شده بود، اما این گسترش با خشونت علیه قبایل بومی همراه بود و فرهنگ‌های محلی را از طریق تحمیل مسیحیت مستعمرات کارائیبی مانند سنت-دومینگ (هائیتی) از سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۴۳ شمسی) به مراکز بردگی تبدیل شدند و هزاران آفریقایی را در مزارع شکر به مرگ کشاندند. شرکت هند شرقی فرانسه در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۴۳ شمسی) تجارت در آسیا را آغاز کرد و پایگاه‌هایی مانند پوندیچری در هند را برقرار نمود، اما این اقدامات با سیاست‌های استخراجی همراه بود که منابع محلی را غارت و اقتصادهای بومی را نابود کرد، منجر به قطعی‌ها و شورش‌ها گردید، و شکست در جنگ هفت‌ساله در سال ۱۷۶۳ میلادی (۱۱۴۲ شمسی) بخش‌هایی از امپراتوری را از دست داد اما فرانسه با گسترش در آفریقا و آسیای جنوب شرقی ادامه داد، جایی که خشونت نظامی و کار اجباری را مانند در الجزایر از سال ۱۸۳۰ میلادی (۱۲۰۹ شمسی)، جوامع محلی را به فقر کشاند و نشان‌دهنده طبیعت استعماری استعمار فرانسه بود که تحت پوشش مأموریت تمدنی، ویرانی فرهنگی و انسانی به بار آورد.

جنایات استعمارگران

استعمارگران اولیه پرتغال و اسپانیا، با ورود به قاره آمریکا و آفریقا، جنایت‌هایی هولناک را بر جای گذاشتند که نه تنها میلیون‌ها انسان را نابود کرد، بلکه تمدن‌های باستانی را به طور سیستماتیک ویران نمود و میراثی از بردگی و استثمار برجای گذاشت، نشان‌دهنده اینکه استعمار غرب اساساً بر پایه خشونت و طمع بنا شده بود و هرگونه ادعای تمدن‌سازی آن پوششی برای فجایع انسانی بود. اسپانیایی‌ها، پس از ورود کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ میلادی (۸۷۱ شمسی)، به سرعت به کشتار و بردگی بومیان تایلینو در هیسپانیولا پرداختند، جایی که جمعیت محلی از حدود ۳۰۰ هزار نفر به کمتر از ۵۰۰ نفر در عرض چند دهه کاهش یافت، عمدتاً از طریق بیماری‌های وارداتی مانند آبله، مستقیم که توسط فاتحانی مانند هرنان کورتز در ناپسودی امپراتوری ازتک در سال‌های ۱۵۱۹ تا ۱۵۲۱ میلادی (۹۹۸ تا ۹۰۰ شمسی) به اوج رسید و منجر به مرگ بیش از ۲۰۰ هزار نفر گردید، در حالی که سیستم انکومیندا بومیان را به بردگان تبدیل کرد و فرهنگ‌های بومی را با تحمیل مسیحیت سرکوب نمود. پرتغالی‌ها نیز در آفریقا و آسیا، با آغاز تجارت برده از سال ۱۴۴۱ میلادی (۸۲۰ شمسی)، میلیون‌ها آفریقایی را به بردگی کشاندند و در پایگاه‌هایی مانند انگولا، جوامع محلی

مرور بر تاریخ سیاه استعمار

آن‌چه به جیب استعمارگران رفت

استعمارگران اولیه پرتغال و اسپانیا، با بهره‌کشی سیستماتیک از منابع مستعمرات، سودهای اقتصادی هنگفتی به دست آوردند که اساساً بر پایه غارت مواد خام و نیروی کار ارزان بنا شده بود و این سودها نه تنها اقتصاد اروپا را تقویت کرد بلکه جوامع محلی را به فقر و نابودی کشاند، نشان‌دهنده اینکه استعمار یک سیستم سرمایه‌داری وحشیانه بود که پیشرفت یک طرف را با ویرانی طرف دیگر تأمین می‌کرد. پرتغال از تجارت ادویه در هند و آسیای جنوب سودهای کلانی به دست آورد و خزهای beaver را به اروپا صادر کرد که ارزش آن میلیون‌ها فرانک بود و صنعت مد فرانسه را



رونق بخشید، در حالی که این تجارت با نابودی جمعیت حیوانی و سرکوب قبایل بومی همراه بود و نشان داد استعمار نه یک تجارت با نابودی اقتصادهای محلی، بلکه یک سیستم غارت بود که خشونت را به مراکز بردگی تبدیل شدند و هزاران آفریقایی را در مزارع شکر به مرگ کشاند. شرکت هند شرقی فرانسه در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۴۳ شمسی) سودهای عظیمی برد که تولید شکر آن بیش از نیمی از مصرف اروپا را تأمین کرد و سودهای سالانه صدها میلیون فرانک را ایجاد نمود، محلی افتاد که سیستم‌های استعماری را حفظ کردند و استعمار را به شکل داخلی هائیتی در سال ۱۷۹۱ میلادی (۱۱۷۰ شمسی) را برانگیخت، نشان‌دهنده اینکه استعمار فرانسه نه مأموریت تمدنی، بلکه تغییر شکل آن بود که جوامع بومی را همچنان حاشیه‌نشین نگه داشت.

پس از جنبش جهانی اول در سال ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۷ شمسی)، روند استعمار در قرن سیزدهم شمسی) گسترش یافت و کشورهای مانند برزیل در سال ۱۸۲۲ میلادی (۱۲۰۱ شمسی) استقلال یافتند، جایی که رهبرانی مانند سیمون بولیوار با مبارزات مسلحانه علیه سلطه اسپانیایی جنگیدند و این فرآیند منجر به آزادی بیشتر آمریکای جنوبی تا سال ۱۸۲۵ میلادی (۱۲۰۴ شمسی) گردید، اما این استقلال‌ها اغلب به دست نخبگان محلی افتاد که سیستم‌های استعماری را حفظ کردند و استعمار را به شکل داخلی هائیتی در سال ۱۷۹۱ میلادی (۱۱۷۰ شمسی) را برانگیخت، نشان‌دهنده اینکه استعمار فرانسه نه مأموریت تمدنی، بلکه تغییر شکل آن بود که جوامع بومی را همچنان حاشیه‌نشین نگه داشت.

صفحه ۸

پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۴۰۴

۱۸ ربیع‌الاول ۱۴۴۷ – شماره ۲۳۹۵۰

استعمارزایی شتاب گرفت و جنبش‌های ملی‌گرایانه در آسیا، خاورمیانه و آفریقا ظهور کرد که استعمار را به عنوان عامل عقب‌ماندگی و ویرانی افشا نمود، در حالی که قدرت‌های اروپایی ضعیف‌شده از جنگ، مجبور به عقب‌نشینی تدریجی شدند اما اغلب با وعده‌های دروغین و تقسیم‌بندی‌های استعماری مانند پیمان سایکس-پیکو در سال ۱۹۱۶ میلادی (۱۲۹۵ شمسی) مقاومت کردند و مرزهای مصنوعی را تحمیل نمودند که هنوز هم منشأ درگیری‌های منطقه‌ای است. در خاورمیانه، استقلال کشورهایمانند عراق در سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۱۱ شمسی) از بریتانیا و سوریه در سال ۱۹۴۶ میلادی (۱۳۲۵ شمسی) فرانسه، نتیجه فشارهای داخلی و بین‌المللی بود اما این استقلال‌ها اغلب اسی بودند و نفوذ اقتصادی استعمارگران ادامه یافت، نشان‌دهنده اینکه برچیده شدن استعمار کلاسیک یک فرآیند ناقص بود که نئوکولونیالیسم را جایگزین کرد و



میشود است و نشان می‌دهد که استعمارگران با غارت منابع و تحمیل نظام‌های اقتصادی استثماری، جوامع را به حاشیه راندند و این حاشیه‌نشینن حتی پس از استقلال ادامه یافت، در حالی که قدرت‌های غربی با ابزارهای نئوکولنیال مانند نهادهای مالی بین‌المللی، کنترل خود را حفظ کردند. در هند، سیاست‌های استعماری بریتانیا مانند تخریب صنعت نساجی محلی در قرن نوزدهم میلادی (قرن سیزدهم شمسی) و تحمیل مالیات‌های سنگین، اقتصاد بومی را نابود کرد و قطعی بزرگ ینگال در سال‌های ۱۷۹۶ (۱۷۷۳ میلادی (۱۱۴۸ تا ۱۱۵۲ شمسی) را رقم زد که میلیون‌ها نفر را کشت و د و این تخریب اقتصادی پس از استقلال در سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) با وابستگی به وام‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ادامه یافت که سیاست‌های اقتصادی را به فقر عمیق‌تر دیکته کرد و هند را به صادرکننده مواد خام نگه داشت. در آسیای جنوب شرقی، استعمار هلند در اندونزی با غارت ادویه و منابع طبیعی، ساختارهای کشاورزی سنتی را نابود کرد و پس از استقلال در سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸ شمسی)، شرکت‌های چندملیتی غربی همچنان با کنترل منابع نفت و گاز، اقتصاد محلی را تحت سلطه نگه داشتند، در حالی که مداخلات سیاسی مانند حمایت غرب از کودتای اندونزی در سال ۱۹۶۵ میلادی (۱۳۴۴ شمسی) که صدها هزار نفر را کشت، نشان‌دهنده تداوم نفوذ استعماری در قالب حمایت از رژیم‌های دست‌نشانده است که توسعه مستقل را سرکوب کرد و نابرابری را تقویت نمود.

در آمریکای لاتین، تأثیرات استعمار به شکل نابرابری اجتماعی و اقتصادی عمیق و سلطه اقتصادی غرب از طریق نئوکولونیالیسم برجای مانده و نشان می‌دهد که استقلال سیاسی به معنای پایان بهره‌کشی نبود، بلکه استعمارگران خارجی با مداخلت نظامی، کنترل خود را حفظ کردند و جوامع محلی را در فقر نگه داشتند. اسپانیا و پرتغال با استخراج طلا و نقره در قرن‌های شانزدهم تا هجدهم میلادی (قرن‌های دهم تا دوازدهم شمسی)، اقتصادهای بومی مانند ازتک و اینکا را نابود کردند و پس از استقلال کشورهای منطقه در دهه ۱۸۲۰ میلادی (دهه ۱۲۰۰ شمسی)، نفوذ اقتصادی بریتانیا و سپس ایالات متحده از طریق سرمایه‌گذاری در معادن و مزارع، این کشورها را به صادرکنندگان مواد خام

مانند قهوه و موز تبدیل کرد که سود آن به شرکت‌های غربی مانند یونایتد فروت در قرن بیستم میلادی (قرن چهاردهم شمسی) پیوست. شرکت‌های اقتصادی (قرن چهاردهم شمسی) رسید و کارگران محلی را در شرایط بردگی مدرن نگه داشت. مداخلات نظامی مانند کودتای شیلی در سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۲ شمسی) با حمایت ایالات متحده، که دولت سوسیالیستی آلنده را سرنگون کرد و رژیم دیکتاتوری پینوشه را برقرار نمود، نشان‌دهنده تداوم سلطه استعمار در قالب حمایت از رژیم‌های سرکوبگر است که سیاست‌های نئولیبرال را تحمیل کرد و نابرابری را در منطقه تشدید نمود، تأکیدکننده بر اینکه تأثیرات استعمار همچنان در قالب وابستگی اقتصادی و سیاسی ادامه دارد و مانع توسعه عادلانه این جوامع شده است.